Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

A Comparative Analysis of the Right to Political Participation: From Islamic Jurisprudential Teachings to the Standards of the International Covenant on Civil and Political Rights

1. Zahra Fedaye Del: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, YI.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Taybeh Arefnia*: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, YI.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: tayebeh.arefnia@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Jebraiel Omidi: Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, YI.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Political participation and citizens' right to influence their political destiny constitute some of the most fundamental issues in public law, political philosophy, and contemporary democratic systems. This right has been conceptualized within legal systems and international instruments on the basis of differing foundations, scopes, and limitations. Adopting a descriptive-analytical approach and seeking to provide a comprehensive understanding, the present study comparatively examines citizens' right to political participation within the teachings of Imami Shiʿa Islamic jurisprudence, the positive law of the Islamic Republic of Iran, and the International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR), with particular emphasis on Article 25. The comparative findings indicated that, despite fundamental differences in the sources of legitimacy, epistemological foundations, and ultimate objectives, all three frameworks converge on recognizing the role and status of the people in the administration of public affairs, the necessity of the periodic transfer of political power through elections, the rejection of authoritarianism, and the need for oversight of those exercising governmental authority. Nevertheless, with respect to their legal and theoretical dimensions, the ICCPR conceptualizes political participation as an individual and universal right grounded in inherent human dignity and derived from the principle of popular sovereignty. By contrast, Islamic jurisprudence and Iranian constitutional law, drawing on the doctrine of divine sovereignty and a dual foundation of legitimacy, conceptualize participation as a conditional right accompanied by religious, ethical, and civic obligations. Within this framework, the continuity and effectiveness of Islamic governance are closely linked to public acceptance, participation, and support, while the exercise of political participation is regulated within the parameters of preserving the political system, considerations of public interest, and the principles and requirements of Islamic Sharia.

Keywords: *right to political participation, Islamic jurisprudence, International Covenant on Civil and Political Rights, Article 25 of the ICCPR, positive law, dual legitimacy.*

How to cite: Fedaye Del, Z., Arefnia, T., & Omidi, J. (2027). A Comparative Analysis of the Right to Political Participation: From Islamic Jurisprudential Teachings to the Standards of the International Covenant on Civil and Political Rights. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics, 9*(2), 1-24.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 06 April 2026
Revise Date: 24 August 2026
Accept Date: 31 August 2026
Initial Publish Date: 15 October 2026
Final Publish Date: 22 June 2027

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

واکاوی تطبیقی حق مشارکت سیاسی؛ از آموزه های فقه اسلامی تا استانداردهای میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی

۱. زهرا فدائی دل: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. طیبه عارف نیا*: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
پست الکترونیک: tayebeh.arefnia@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. جبرائیل امیدی: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

مسئله مشارکت سیاسی و حق برخورداری شهروندان از اثرگذاری بر سرنوشت سیاسی، از بنیادی‌ترین مباحث حقوق عمومی، فلسفه سیاسی و نظام‌های مردم‌سالار معاصر است. این حق در نظام‌های حقوقی و اسناد بین‌المللی با مبانی، قلمرو و حدود متفاوتی تبیین شده است. پژوهش حاضر با رویکردی توصی حق ـ تحلیلی و با هدف دستیابی به درکی جامع، به بررسی تطبیقی حق مشارکت سیاسی شهروندان در آموزه‌های فقه اسلامی امامیه، حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، به‌ویژه ماده ۲۵، پرداخته است. یافته‌های تطبیقی نشان داد که هر سه نظام، علی‌رغم تفاوت‌های بنیادین در خاستگاه مشروعیت، مبانی معرفت‌شناختی و غایات نهایی، در اصل پذیرش نقش و جایگاه مردم در اداره امور عمومی، لزوم گردش قدرت از طریق انتخابات، نفی استبداد و ضرورت نظارت بر حاکمان اشتراک دارند. با این حال، در تفکیک ابعاد حقوقی و نظری، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مشارکت را حقی فردی، جهان‌شمول، قائم به کرامت ذاتی انسان و منبعث از حاکمیت مطلق مردمی فرض کرده است؛ در حالی که فقه اسلامی و حقوق اساسی ایران، با تکیه بر نظریه حاکمیت الهی و مشروعیت دوگانه، مشارکت را حقی مشروط و توأم با تکلیف شرعی، اخلاقی و مدنی تبیین می کنند که استمرار و کارآمدی حکومت اسلامی به مقبولیت، حضور و حمایت عمومی گره خورده و اعمال آن در چارچوب حفظ نظام، مصلحت و موازین شریعت تنظیم گشته است

واژگان کلیدی: *حق مشارکت سیاسی، فقه اسلامی، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۲۵ میثاق، حقوق موضوعه، مشروعیت دوگانه.*

نحوه استناددهی: فدائی دل، زهرا.، عارف نیا، طیبه.، و امیدی، جبرائیل. (۱۴۰۶). واکاوی تطبیقی حق مشارکت سیاسی؛ از آموزه های فقه اسلامی تا استانداردهای میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۲)، ۲۴-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۷ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۲ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۹ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۳ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

مقدمه

حق مشارکت سیاسی شهروندان از مهم‌ترین مباحث حقوق عمومی و از بنیادی‌ترین عناصر مردم‌سالاری در نظام‌های حقوقی معاصر است؛ زیرا از یک‌سو به امکان اثرگذاری مردم بر فرآیند قدرت و اداره عمومی مربوط می‌شود و از سوی دیگر، با کرامت انسانی، حق تعیین سرنوشت و پیشگیری از استبداد سیاسی پیوندی مستقیم دارد. در این میان، پرسش اصلی آن است که این حق در سه چارچوب متفاوت، یعنی فقه اسلامی، حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بر چه مبانی‌ای استوار است و حدود، شرایط و آثار آن چگونه تبیین می‌شود. رساله حاضر نشان می‌دهد که مسئله تنها اثبات اصل مشارکت سیاسی نیست، بلکه باید روشن شود که این حق در هر نظام حقوقی، با چه منطق مشروعیتی پذیرفته شده، چه قیودی بر آن حاکم است و نسبت آن با مفاهیمی چون حق، تکلیف، عدالت، مصلحت، حفظ نظام و تعیین سرنوشت چیست؟ از همین رو، بیان مسئله این پژوهش بر مقایسه تطبیقی حق مشارکت سیاسی در سه سطح استوار است: نخست، در فقه اسلامی که مشارکت سیاسی را در پیوند با حفظ نظام، مصلحت عمومی، عدالت و نظریه مشروعیت دوگانه فهم می‌کند؛ دوم، در حقوق موضوعه ایران که این حق را در چارچوب قانون اساسی، ولایت فقیه و قیود ناشی از موازین اسلامی تنظیم می‌نماید؛ و سوم، در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که مشارکت سیاسی را به‌عنوان حق بنیادین و جهان‌شمول انسان و به‌ویژه در ماده ۲۵، به‌صورت حق حضور در اداره امور عمومی، رأی دادن، انتخاب شدن و دسترسی برابر به مشاغل عمومی تضمین می‌کند. اهمیت این موضوع از آن‌جاست که بدون تبیین منسجم مبانی نظری و حقوقی مشارکت سیاسی، امکان ارزیابی دقیق حدود آزادی سیاسی، سازوکارهای نظارت عمومی و کیفیت تحقق حق تعیین سرنوشت در نظام اسلامی فراهم نمی‌شود و در نتیجه، بسیاری از بحث‌های مرتبط با انتخابات، نظارت مردمی، آزادی‌های سیاسی و مشروعیت تصمیمات عمومی در سطحی پراکنده و غیرنظام‌مند باقی می‌ماند. هدف اصلی این تحقیق، همان‌گونه که در رساله تصریح شده، شناسایی نقاط اشتراک و افتراق حق مشارکت سیاسی شهروندان در فقه اسلامی، حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است؛ به بیان دقیق‌تر، پژوهش می‌کوشد هم مبانی فقهی این حق را تبیین کند و هم جایگاه آن را در حقوق داخلی و اسناد بین‌المللی روشن سازد تا بتواند تصویری مقایسه‌ای، منسجم و قابل استناد از این حق ارائه دهد. بر این اساس، پرسش‌های فرعی پژوهش نیز به‌درستی حول سه محور شکل گرفته‌اند: مبانی فقهی حق مشارکت سیاسی، مبانی و جایگاه آن در حقوق موضوعه ایران، و جایگاه آن در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی. ضرورت چنین پژوهشی از آن‌جا ناشی می‌شود که در ادبیات حقوقی و فقهی، مشارکت سیاسی گاه صرفاً از زاویه تکلیف شرعی یا کارکرد سیاسی دیده شده و گاه تنها در قالب حق فردی و آزادی مدنی تحلیل گردیده است؛ حال آن‌که رساله حاضر با رویکردی تطبیقی نشان می‌دهد این حق در فقه اسلامی، نه صرفاً یک امتیاز فردی، بلکه در بسیاری موارد حقی مشروط و توأم با تکلیف است و در سطحی عمیق‌تر، با حفظ نظام، مصلحت عمومی و عدالت عملی گره خورده است. در مقابل، در میثاق بین‌المللی، مشارکت سیاسی بر بنیان کرامت ذاتی انسان و حق تعیین سرنوشت استوار است و دولت‌ها را به ایجاد بسترهای مؤثر، قانونی و غیرتبعیض‌آمیز برای اعمال این حق مکلف می‌کند. بنابراین، پژوهش حاضر از این جهت ضروری است که خلأ یک تحلیل تطبیقی دقیق میان این سه نظام را پر می‌کند و نشان می‌دهد چگونه می‌توان میان ادبیات فقهی، الزامات حقوق اساسی ایران و استانداردهای حقوق بین‌الملل پیوندی علمی و روشمند برقرار ساخت.

در پیشینه پژوهش، رساله به چند اثر مشخص اشاره کرده است که هر یک بخشی از این قلمرو را روشن کرده‌اند، اما هیچ‌کدام به‌تنهایی به مقایسه سه‌جانبه و منسجم میان فقه، حقوق ایران و میثاق نپرداخته‌اند. برای نمونه، سیدباقری در مقاله «حق مشارکت شهروندان و آزادی

سیاسی با تأکید بر قرآن کریم» در دوفصلنامه علمی پژوهش‌های سیاست اسلامی، دوره ۶، شماره ۱۴، ۲۰۱۸، صص. ۴۱-۶۵، بر پیوند میان حق مشارکت و آزادی سیاسی از منظر قرآن کریم تأکید کرده و نشان داده است که مشارکت سیاسی در دستگاه قرآنی با مسئولیت و اختیار انسان مرتبط است (Alavinejad, 2003). همچنین صفاری بادی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «بررسی تأثیر جامعه‌پذیری سیاسی بر مشارکت سیاسی (مطالعه موردی افراد بالای ۱۸ سال شهر نطنز)»، دانشگاه مازندران، ۲۰۱۶، بیشتر به عوامل اجتماعی و تربیتی مشارکت سیاسی پرداخته و نه به مبانی فقهی و حقوقی آن (Panjian, 2016). در رساله همچنین به اثری با عنوان «بررسی رابطه میان استیفای حقوق شهروندی با نوع مشارکت سیاسی در شهر اصفهان» اشاره شده است که از زاویه رابطه حقوق شهروندی و الگوهای مشارکت سیاسی، بخشی از موضوع را پوشش می‌دهد، اما باز هم وارد مقایسه مبنایی میان فقه، حقوق ایران و میثاق نمی‌شود. افزون بر این‌ها، آثاری مانند «حقوق سیاسی و وظایف شهروندی در فقه سیاسی شیعه» اثر پنجیان، ۲۰۱۶، و «مطالعه تطبیقی حق کرامت و برابری انسانی از منظر منشور حقوق شهروندی و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» اثر منصوری فیلستان، ۲۰۱۸، هر یک بخشی از مباحث را پوشش داده‌اند، اما تمرکز آن‌ها بر حقوق سیاسی به‌طور عام یا بر مقایسه کرامت و برابری انسانی بوده و نه بر حق مشارکت سیاسی به‌مثابه یک مفهوم مستقل و سه‌ساحتی (Mansouri Filestan, 2018; Panjian, 2016). همین‌طور مقاله‌هایی مانند «ادله عقلایی لزوم مشورت در حکومت اسلامی با رویکردی بر سیره امام خمینی» اثر ارسطا و شیخ‌الملوک، ۲۰۱۶، و «نظارت سیاسی بر قدرت در اندیشه علوی» اثر ارسطا و عامری، ۲۰۱۳، و نیز «حق و مصلحت در ترازوی عدالت» اثر راسخ و بیات کمیتکی، ۲۰۱۲، هرچند در تحلیل اجزای نظری بحث بسیار مهم‌اند، اما هر کدام بر بخشی از مباحث نظارت، مشورت یا نسبت حق و مصلحت تمرکز دارند و هنوز به ترکیب جامع این عناصر در قالب یک مطالعه تطبیقی کامل نرسیده‌اند (Arasta & Ameri, 2013; Arasta & Sheikh al-Molouk, 2016; Rasekh & Bayat Komitaki, 2012). بنابراین، پیشینه موجود نشان می‌دهد که ادبیات پژوهش درباره مشارکت سیاسی، پراکنده و موضوع‌محور است و خلأ مطالعه‌ای که هم مبانی فقهی را با دقت بررسی کند، هم تنظیم حقوقی آن را در نظام حقوقی ایران نشان دهد و هم نسبت آن را با ماده ۲۵ میثاق و استانداردهای حقوق بشر تحلیل کند، همچنان باقی مانده است. نوآوری این پژوهش دقیقاً در همین نقطه آشکار می‌شود. رساله حاضر، برخلاف مطالعات پیشین که یا بر قرآن و فقه سیاسی تمرکز کرده‌اند، یا بر جامعه‌شناسی سیاسی مشارکت، یا بر حقوق شهروندی و کرامت انسانی، حق مشارکت سیاسی را به‌عنوان یک مفهوم محوری و مستقل در سه نظام فقه اسلامی، حقوق موضوعه ایران و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در کنار هم قرار می‌دهد و با تکیه بر نظریه مشروعیت دوگانه، قاعده حفظ نظام، مصلحت، عدالت، و نیز ماده ۲۵ میثاق، نشان می‌دهد که این حق در فقه اسلامی صرفاً یک حق فردیِ آزاد از تکلیف نیست، بلکه در پیوند با مسئولیت دینی و اجتماعی معنا می‌شود؛ در حقوق ایران، در چارچوب قانون اساسی و موازین اسلامی شکل می‌گیرد؛ و در حقوق بین‌الملل، به‌عنوان حق بنیادی و جهان‌شمول، متکی بر کرامت انسانی و حق تعیین سرنوشت است. از این حیث، ارزش افزوده پژوهش حاضر آن است که از سطح توصیف پراکنده فراتر می‌رود و با تحلیل تطبیقی منسجم، هم اشتراک‌ها را در پذیرش اصل مشارکت و ضرورت نظارت عمومی نشان می‌دهد و هم افتراق‌ها را در مبانی مشروعیت، حدود اعمال حق و نسبت آن با تکلیف روشن می‌سازد؛ نتیجه‌ای که برای بازخوانی نظری حقوق سیاسی در ایران و گفت‌وگو میان فقه و حقوق بشر اهمیت اساسی دارد.

۲. مفهوم‌شناسی حق مشارکت سیاسی

تبیین حق مشارکت سیاسی، پیش از ورود به بررسی مبانی فقهی، قواعد حقوق موضوعه ایران و استانداردهای میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مستلزم تعیین دقیق مفاهیم سازنده آن است. «مشارکت سیاسی»، «شهروندی»، «تابعیت»، «حقوق سیاسی»، «حق تعیین سرنوشت»، «آزادی» و «دموکراسی» مفاهیمی به‌هم‌پیوسته‌اند که هر یک در تعیین قلمرو، صاحبان حق، شیوه اعمال و حدود حق مشارکت سیاسی نقش دارند. در منطق رساله، ابهام در این مفاهیم به ابهام در تحلیل جایگاه مردم در حکومت و نسبت آنان با قدرت عمومی می‌انجامد؛ بنابراین، مفهوم‌شناسی حاضر نه بحثی مقدماتی و صرفاً لغوی، بلکه مبنای تحلیل حقوقی ـ فقهی حق مشارکت سیاسی محسوب می‌شود.

مفهوم مشارکت سیاسی

مشارکت در معنای عمومی، بر سهیم‌شدن اشخاص در یک امر، تصمیم یا فرآیند جمعی دلالت دارد. در حوزه حکمرانی، مشارکت هنگامی تحقق می‌یابد که افراد جامعه از حالت مخاطب صرفِ تصمیمات عمومی خارج شوند و بتوانند، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، بر تدوین سیاست‌ها، انتخاب تصمیم‌گیرندگان، نظارت بر صاحبان قدرت و ارزیابی عملکرد نهادهای عمومی اثر بگذارند. ازاین‌رو، مشارکت صرف اطلاع‌یافتن مردم از امور عمومی نیست؛ بلکه مستلزم وجود رابطه‌ای دوسویه میان مردم و حاکمان است که در آن، حکومت اطلاعات لازم را عرضه می‌کند و شهروندان نیز امکان اظهارنظر، مطالبه‌گری، نقد و اثرگذاری بر تصمیمات را می‌یابند. در تعریف عملیاتی، مشارکت سیاسی عبارت است از اقدامات داوطلبانه شهروندان برای اثرگذاری بر سیاست عمومی، خواه این اثرگذاری به‌صورت مستقیم باشد و خواه از مسیر انتخاب سیاست‌گذاران و نمایندگان تحقق یابد. بر این مبنا، شرکت در انتخابات، رأی دادن، نامزدشدن برای مناصب انتخابی، عضویت در احزاب و جمعیت‌های سیاسی، حضور در اجتماعات مسالمت‌آمیز، اظهارنظر درباره امور عمومی، مطالبه شفافیت، نظارت بر قدرت و پذیرش مسئولیت‌های عمومی، از مصادیق مشارکت سیاسی‌اند. وجه تعیین‌کننده در همه این مصادیق، جهت‌گیری آن‌ها به‌سوی اثرگذاری بر امر عمومی و سازوکارهای اِعمال قدرت است، نه صرف حضور اجتماعی افراد.

مشارکت سیاسی در این معنا، با مفهوم «مردم‌سالاری» پیوند دارد؛ زیرا هرقدر امکان مداخله آگاهانه، آزادانه و مؤثر شهروندان در فرآیندهای سیاسی بیشتر باشد، قدرت عمومی از پشتوانه اجتماعی و نظارتی بیشتری برخوردار خواهد بود. بااین‌حال، در چارچوب اسلامی، مشارکت سیاسی صرفاً یک سازوکار فنی برای توزیع قدرت نیست، بلکه با مسئولیت انسان در برابر جامعه، ضرورت حفظ مصالح عمومی و الزام به مقابله با انحراف و ظلم نیز ارتباط دارد. بر این اساس، مشارکت در اندیشه اسلامی می‌تواند واجد دو بُعد هم‌زمان باشد: نخست، حق شهروند برای حضور در عرصه عمومی؛ و دوم، مسئولیت او در پاسداری از جامعه و جلوگیری از اختلال در نظم و عدالت.

مفهوم شهروندی و تابعیت

شهروندی در ادبیات حقوقی جدید، بیانگر عضویت شخص در یک جامعه سیاسی سازمان‌یافته و برخورداری او از مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف در برابر دولت و دیگر اعضای جامعه است. در این مفهوم، شهروند صرفاً شخصی مقیم در قلمرو دولت نیست، بلکه عضوی از جامعه سیاسی است که به اعتبار پیوند حقوقی با دولت، از حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی برخوردار می‌شود و در مقابل، مکلف به رعایت قوانین، حمایت از منافع عمومی و احترام به حقوق دیگران است. بنابراین، شهروندی رابطه‌ای یک‌سویه و مبتنی بر فرمان‌برداری محض نیست؛ بلکه رابطه‌ای دوسویه میان فرد و حکومت است که در آن، حکومت مسئول تأمین حقوق و آزادی‌های شهروندان و شهروند نیز مسئول ایفای تکالیف عمومی و قانونی خویش است. در ادبیات کهن فارسی، واژه «شهروند» با کاربرد امروزین آن سابقه گسترده‌ای ندارد و در متون اسلامی، مفاهیمی مانند «رعیت» برای مردم و «راعی» برای حاکم به کار رفته است. بااین‌حال، این تفاوت واژگانی نباید به معنای فقدان بنیادهای حقوقی

شهروندی در اندیشه اسلامی تلقی شود؛ زیرا رابطه راعی و رعیت، در منطق اسلامی، رابطه‌ای مبتنی بر مسئولیت متقابل است. حاکم نسبت به حفظ حقوق، امنیت، عدالت و مصالح مردم وظیفه دارد و مردم نیز در حدود شرع و قانون، نسبت به جامعه و نظم سیاسی مسئولیت دارند. همچنین، نفی امتیازات نژادی، زبانی و قبیله‌ای و تأکید بر برابری انسانی، زمینه نظری شناسایی جایگاه اعضای جامعه اسلامی را فراهم می‌آورد؛ چنان‌که معیار برتری، نه نژاد و قومیت، بلکه تقوا دانسته شده است (Alavinejad, 2003).

تابعیت نیز رابطه حقوقی و سیاسی شخص با یک دولت است که موجب برخورداری فرد از حمایت دولت و التزام او به قوانین و تکالیف عمومی می‌شود. در فقه اسلامی، تابعیت صرفاً بر مبنای پیوند سرزمینی تحلیل نمی‌شود، بلکه عنصر اعتقادی و قراردادی نیز در آن اهمیت دارد. در یک تقسیم‌بندی، تابعیت به «تابعیت ایمانی» و «تابعیت پیمانی» قابل تفکیک است. تابعیت ایمانی ناظر بر عضویت در امت اسلامی بر مبنای اعتقاد است و تابعیت پیمانی شامل اشخاصی می‌شود که بر پایه پیمان و قرارداد با دولت اسلامی، از حقوق و حمایت‌های مقرر برخوردار می‌شوند. افزون بر این، تابعیت ممکن است اصلی یا تبعی باشد؛ تابعیت تبعی به وضعیتی اشاره دارد که شخص، به‌ویژه طفل، تابعیت خود را از پیوند حقوقی با والدین به دست می‌آورد (Al-Tusi, 2008). بر این پایه، تابعیت تعیین‌کننده اصلی دایره اشخاصی است که می‌توانند از حقوق سیاسی در نظام حقوقی یک کشور بهره‌مند شوند؛ زیرا حق رأی، حق انتخاب‌شدن، حق تصدی مشاغل عمومی و حق مشارکت در اداره امور کشور، اصولاً برای اعضای جامعه سیاسی و دارندگان رابطه تابعیت با دولت مقرر می‌شود. با وجود این، در رویکرد حقوق‌بشری، تابعیت نباید به ابزاری برای محروم‌سازی غیرموجه، تبعیض‌آمیز یا خودسرانه افراد از حقوق بنیادین سیاسی تبدیل شود.

مفهوم حقوق سیاسی شهروندی

حقوق شهروندی مجموعه امتیازات، آزادی‌ها و تضمین‌هایی است که برای اعضای جامعه سیاسی در ارتباط با دولت و نهادهای عمومی شناسایی می‌شود. این حقوق معمولاً به حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی تقسیم می‌شوند. حقوق مدنی ناظر بر آزادی‌ها و تضمین‌های اساسی فردی، حقوق اجتماعی مربوط به برخورداری از امکانات و حمایت‌های اجتماعی، و حقوق سیاسی معطوف به جایگاه شهروند در فرآیند قدرت و اداره امور عمومی است. ازاین‌رو، حقوق سیاسی شهروندی را باید دسته‌ای از حقوق دانست که امکان حضور فعال شهروند در شکل‌گیری، اعمال و نظارت بر قدرت عمومی را تأمین می‌کند.

حقوق سیاسی شهروندی دربرگیرنده حق رأی، حق انتخاب‌شدن، حق نامزدی در انتخابات، حق مشارکت مستقیم یا غیرمستقیم در اداره امور عمومی، حق تشکیل یا عضویت در احزاب و تشکل‌های سیاسی، حق آزادی بیان در امور عمومی، حق تجمع و اعتراض مسالمت‌آمیز، حق دسترسی برابر به مشاغل عمومی و حق نظارت بر قدرت است. در نتیجه، حق مشارکت سیاسی مفهوم محوری حقوق سیاسی شهروندی است؛ زیرا سایر آزادی‌ها و تضمین‌ها، از جمله آزادی بیان، آزادی تشکل و آزادی اجتماعات، زمینه‌های لازم برای تحقق مشارکت آگاهانه و مؤثر را فراهم می‌کنند. بدون امکان تبادل آزاد اطلاعات و عقاید، شهروند نمی‌تواند ارزیابی معناداری از عملکرد حکومت داشته باشد؛ و بدون امکان سازمان‌یابی و اجتماع، اعمال جمعی اراده سیاسی مردم با دشواری مواجه می‌شود. در چارچوب فقه سیاسی نیز، موضوع حقوق سیاسی شهروندان به مباحثی مانند حکومت، امامت، ولایت، شورا، نظارت بر کارگزاران، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت و مسئولیت متقابل مردم و حاکمان مرتبط است. فقه سیاسی، احکام و تکالیف شرعیِ مرتبط با زندگی سیاسی مؤمنان، شیوه اداره جامعه و نسبت مردم با حاکمیت را تبیین می‌کند؛ بنابراین، حقوق سیاسی در این چارچوب، از مبانی ارزشی و غایات حکومت اسلامی، از جمله عدالت، مصلحت عمومی و حفظ نظام، منفک نیست (Arasta & Ameri, 2013; Arasta & Sheikh al-Molouk, 2016). در سطح بین‌المللی، ماده ۲۵ میثاق

بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مهم‌ترین مبنای حقوقی شناسایی حقوق سیاسی شهروندان است. این ماده حق هر شهروند را برای شرکت در اداره امور عمومی، به‌طور مستقیم یا از طریق نمایندگان آزادانه انتخاب‌شده؛ حق رأی دادن و انتخاب‌شدن در انتخابات ادواری، واقعی و مبتنی بر رأی مخفی؛ و حق دسترسی برابر به مشاغل عمومی شناسایی می‌کند. بنابراین، حقوق سیاسی در نگاه میثاق، تنها ناظر به لحظه رأی‌دادن نیست، بلکه مجموعه‌ای از تضمین‌های لازم برای مشارکت برابر، آزادانه و مؤثر در قدرت عمومی را شامل می‌شود (Mansouri Filestan, 2018).

رابطه حق مشارکت سیاسی با حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت از بنیادی‌ترین حقوق انسان‌ها و ملت‌ها است و به حق مردم برای تعیین آزادانه وضعیت سیاسی، انتخاب نوع حکومت و گزینش زمامداران اشاره دارد. اهمیت این حق در آن است که تحقق عملی بسیاری از حقوق و آزادی‌های مدنی، اجتماعی و سیاسی، وابسته به آن است که مردم بتوانند در تعیین ساختار قدرت و جهت‌گیری سیاست عمومی اثرگذار باشند. اگر شهروندان فاقد امکان تأثیر بر حکومت و تصمیمات عمومی باشند، بسیاری از حقوق دیگر نیز در معرض محدودشدن، بی‌اثرشدن یا فقدان تضمین قرار می‌گیرند. از این منظر، حق تعیین سرنوشت صرفاً یک اصل سیاسی یا اخلاقی نیست، بلکه پیش‌شرط نهادیِ تحقق آزادی‌ها و حقوق دیگر به‌شمار می‌آید. حق مشارکت سیاسی، مجرای تحقق عینی حق تعیین سرنوشت است. حق تعیین سرنوشت در سطح انتزاعی، بر حق مردم در تعیین وضعیت سیاسی خویش دلالت می‌کند؛ اما این حق تنها زمانی به واقعیت تبدیل می‌شود که اشخاص بتوانند از راه‌هایی مانند انتخابات آزاد و ادواری، حق نامزدی، اظهارنظر در مسائل عمومی، تشکیل انجمن‌ها و احزاب، نظارت بر قدرت و دسترسی به مناصب عمومی، اراده خود را در ساختار سیاسی وارد کنند. به تعبیر دیگر، مشارکت سیاسی پل ارتباطی میان اصل حاکمیت مردم بر سرنوشت سیاسی خویش و سازوکارهای واقعی اعمال قدرت در جامعه است. در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، این پیوند به‌روشنی قابل مشاهده است: ماده ۱ میثاق حق تعیین سرنوشت را برای همه ملت‌ها شناسایی می‌کند و ماده ۲۵، تضمین‌های مشارکت هر شهروند در اداره امور عمومی را مقرر می‌دارد. بدین‌سان، ماده ۲۵ را می‌توان سازوکار اجرایی و حقوقی اعمال حق تعیین سرنوشت در سطح داخلی دانست؛ زیرا از طریق آن، حق مردم برای اثرگذاری در حکمرانی به حق رأی، انتخاب‌شدن، مشارکت در اداره امور عمومی و دسترسی برابر به خدمات عمومی ترجمه می‌شود (Mansouri Filestan, 2018).

در اندیشه اسلامی نیز، هرچند مبنای مشروعیت نهایی حکومت به اراده الهی و موازین شریعت پیوند می‌خورد، پذیرش عمومی، نقش مردم در تحقق عینی حکومت، مشورت، نظارت و حضور آنان در عرصه عمومی، در استمرار و کارآمدی نظام سیاسی اهمیت دارد. بنابراین، تفاوت در مبنای مشروعیت، مانع از شناسایی نقش مردم در تعیین و تحقق سرنوشت اجتماعی و سیاسی آنان نیست؛ بلکه این نقش در چارچوب ارزش‌های دینی، مصالح جامعه و الزامات عدالت تحلیل می‌شود.

رابطه مشارکت سیاسی با آزادی و دموکراسی

مشارکت سیاسی بدون آزادی، از محتوای واقعی خود تهی می‌شود. آزادی اندیشه، آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی دسترسی به اطلاعات، آزادی اجتماعات و آزادی تشکیل جمعیت‌ها و احزاب، مقدمات ضروری شکل‌گیری اراده سیاسی آگاهانه شهروندان‌اند. شهروندی که نتواند درباره امور عمومی اطلاعات کافی به دست آورد، دیدگاه خود را آزادانه بیان کند، با دیگران سازمان یابد یا از عملکرد صاحبان قدرت انتقاد کند، در عمل قادر به اعمال مؤثر حق مشارکت سیاسی نخواهد بود. ازاین‌رو، آزادی بیان نه امری فرعی، بلکه یکی از تضمین‌های بنیادین مشارکت سیاسی است؛ زیرا امکان آشکارشدن حقیقت، نقد قدرت، طرح مطالبات و نظارت عمومی را فراهم می‌سازد. در دیدگاه فقه امامیه،

انسان موجودی مختار شناخته می‌شود و رشد و کمال او در گرو انتخاب آگاهانه و مسئولانه است. این اختیار، هرچند مستقل از اراده الهی تلقی نمی‌شود، زمینه مسئولیت انسان در عرصه فردی و اجتماعی را فراهم می‌کند. بر این مبنا، آزادی سیاسی نیز آزادی مطلق و رها از مسئولیت نیست، بلکه در کنار حق انتخاب و اظهارنظر، با رعایت مصلحت عمومی، عدالت، حقوق دیگران و احکام شریعت همراه است. آزادی بیان و مشارکت سیاسی در این دستگاه فکری، با امر به معروف و نهی از منکر، حرمت کتمان حق، لزوم مشورت و ضرورت مقابله با ظلم و استبداد نیز ارتباط می‌یابد؛ بنابراین، کارکرد آزادی تنها تأمین خواسته فردی نیست، بلکه کمک به اصلاح امور عمومی و صیانت از عدالت در جامعه است. دموکراسی نیز در معنای عام، بر نقش مردم در تعیین حاکمان، نظارت بر قدرت و مشارکت در تصمیمات عمومی استوار است. در تحلیل رساله، الگوی قابل طرح در نظام اسلامی «دموکراسی مکتبی» یا «دموکراسی دینی» است؛ الگویی که در آن آرای عمومی و حضور مردم در اداره امور، پذیرفته می‌شود، اما اعمال این اراده در چارچوب اصول و احکام شریعت صورت می‌پذیرد. بنابراین، در این الگو، دموکراسی به معنای نفی هرگونه ارزش و معیار فراتر از اراده اکثریت نیست، بلکه سازوکاری برای تحقق نقش مردم در حکمرانی در محدوده موازین دینی و مصالح عمومی به‌شمار می‌آید. پیوند مشارکت با آزادی و دموکراسی، در سطح حقوق بین‌الملل نیز در ماده ۲۵ میثاق بازتاب یافته است. انتخابات باید ادواری، واقعی و مبتنی بر رأی مخفی باشد و حقوق سیاسی شهروندان بدون تبعیض و محدودیت‌های نامعقول تضمین شود. این اوصاف نشان می‌دهد که مشارکت مورد حمایت میثاق، مشارکتی صوری، اجباری یا فاقد امکان انتخاب واقعی نیست؛ بلکه مشارکتی آزادانه، برابر و مؤثر است. در نتیجه، آزادی و دموکراسی از یک‌سو ابزارهای تحقق مشارکت سیاسی‌اند و از سوی دیگر، خود از رهگذر مشارکت فعال و نظارت مستمر شهروندان تقویت و تضمین می‌شوند (Mansouri Filestan, 2018).

مبانی فقهی حق مشارکت سیاسی

در فقه سیاسی اسلام، مشارکت شهروندان در عرصه عمومی امری عارضی، تحمیلی یا صرفاً گرته‌برداری‌شده از نظریات مدرن غربی تلقی نمی‌شود؛ بلکه بر قواعد اصیل اجتهادی، عقلایی و ادله معتبر نقلی استوار است. نظام حقوقی اسلام برای تبیین جایگاه مردم در تدبیر امور جامعه، هم از «قواعد عام فقهی» نظیر حفظ نظام، مصلحت و عدالت بهره می‌گیرد و هم به «ادله خاص قرآنی و روایی» همچون اصول شورا، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون و نصیحت ائمه مسلمین تمسک می‌جوید. تحلیل این مبانی آشکار می‌سازد که مشارکت سیاسی در اندیشه فقهی، واجد ماهیتی دوگانه است که هم‌زمان در قالب «حق اساسی شهروندان» و «تکلیف و مسئولیت اجتماعی و شرعی» تجلی می‌یابد.

قاعده حفظ نظام

قاعده «وجوب حفظ نظام» و «حرمت اختلال نظام» از محوری‌ترین و قطعی‌ترین احکام عقلی و شرعی در فقه امامیه است. از منظر عقل و نقل، شارع مقدس هرگز به هرج‌ومرج، بی‌نظمی، فروپاشی انسجام اجتماعی و تضییع مصالح عمومی راضی نیست و حفظ انتظام جامعه را در زمره الزامات بنیادین زیست جمعی قرار داده است (Al-Khoei, 1992; Al-Tusi, 2008). در تحلیل فقهی، قاعده حفظ نظام در دو ساحت متمایز قابل بازخوانی است؛ حفظ نظام عام اجتماعی و معیشتی: این بعد ناظر به حفظ قوام جامعه، امنیت عمومی، برقراری عدالت قضایی و تمشیت امور معیشتی و مدنی است؛ امری که بدون همکاری و حضور فعال آحاد جامعه تحقق‌پذیر نیست (Al-Hilli, 1988; Al-Khoei, 1992). حفظ کیان و اقتدار سیاسی اسلام (بیضه اسلام): این سطح ناظر به دفاع از مرزهای عقیدتی و سیاسی جامعه در برابر تهدیدات بیرونی و استبداد داخلی است. پیوند این قاعده با حق مشارکت سیاسی در آرای فقهای معاصر به‌خوبی تبیین شده است. میرزای نائینی در رساله تنبیه الأمة و تنزیه الملة تصریح می‌کند که تحدید قدرت مطلقه حاکمان و نظارت بر اِعمال قدرت از طریق تأسیس مجلس شورا و مشارکت

نمایندگان منتخب مردم، بارزترین مصداق حفظ نظام و جلوگیری از تعدیات استبدادی است (Al-Na'ini, 1955). همچنین، امام خمینی (ره) حفظ نظام اسلامی را از «اوجب واجبات» دانسته‌اند که تحقق عینی و تداوم کارآمد آن، عقلاً و شرعاً موقوف بر پشتیبانی، نظارت و حضور مستقیم مردم در صحنه سیاسی است (Arasta, 2019). از این منظر، سلب حق مشارکت و بی‌اعتنایی به اراده سیاسی شهروندان، زمینه‌ساز بحران مشروعیت، تضعیف حاکمیت و در نتیجه اختلال در نظام سیاسی و اجتماعی خواهد شد.

قاعده مصلحت

مصلحت در فقه سیاسی شیعه، عبارت است از پاسداری از اهداف و مقاصد عالیه شریعت (شامل صیانت از دین، جان، عقل، نسل و مال) توأم با جلب منافع همگانی و دفع مفاسد از پیکره جامعه اسلامی (Amid Zanjani, 2000). در فرآیند سیاست‌گذاری عمومی و اداره حکومت، تدابیر و تصمیمات سیاسی همواره دائرمدار «مصلحت عمومی» (خیر عامه) است و اقدامات حاکمان زمانی اعتبار شرعی و عقلایی می‌یابد که تأمین‌کننده مصالح واقعی امت باشد. نسبت قاعده مصلحت با مشارکت سیاسی را می‌توان از دو زاویه تبیین کرد؛ نخست آن‌که دستیابی به مصلحت عمومی، بدون آگاهی از نیازها، مطالبات و اولویت‌های واقعی توده‌های مردم و بهره‌گیری از خرد جمعی ناممکن است. انحصار تصمیم‌گیری در دایره‌ای محدود و محروم‌ساختن شهروندان از فرآیند سیاست‌گذاری، موجب ترجیح منافع باندی و حاکمیتی بر مصالح عامه می‌گردد (Rasekh & Bayat Komitaki, 2012). دوم آن‌که حق نظارت بر دستگاه قدرت، مشارکت در انتخابات و امکان نقد تصمیمات عمومی، ضامن انطباق مستمر تصمیمات دولت با مصلحت عمومی است؛ بنابراین، مشارکت سیاسی ابزار بنیادین کشف، صیانت و اجرای مصلحت عمومی به شمار می‌آید.

قاعده عدالت

عدالت در منظومه فقه سیاسی اسلام، صرفاً یک فضیلت اخلاقیِ فردی در باطن حاکم نیست، بلکه یک «قاعده ساختاری و معیار مشروعیت» در شیوه حکمرانی و توزیع قدرت محسوب می‌شود (Haeri, 2002). قرآن کریم هدف بنیادین بعثت همه انبیای الهی را تمکین و برانگیختن جامعه برای برپایی قسط می‌داند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵). دلالت صریح این آیه بر فاعلیت مردم (لیقوم الناس) نشان می‌دهد که اقامه عدالت، پروژه‌ای دستوری و تحمیلی از بالا به پایین نیست؛ بلکه با مشارکت، مسئولیت‌پذیری و اراده خود شهروندان در عرصه اجتماع و سیاست عینیت می‌یابد (Arasta & Ameri, 2013). عدالت سیاسی اقتضا می‌کند که فرصت‌های دسترسی به ارکان قدرت، اثرگذاری بر تصمیمات کلان و مشارکت در اداره امور کشور، به‌صورت برابر و عادلانه برای تمامی اعضای جامعه تضمین شود و انحصارطلبی و تبعیض ناروا نفی گردد. از سوی دیگر، حق نظارت بر قدرت، حق پرسشگری و اعتراض مسالمت‌آمیز، ارکان حیاتی صیانت از مرزهای عدالت در جامعه‌اند؛ زیرا قدرتِ رها از مشارکت و نظارت عمومی، به سمت انحراف و استبداد سوق می‌یابد (Mohaghegh Damad, 2006; Mousavi Bojnourdi, 1996).

ادله قرآنی و روایی مشارکت سیاسی

ادله نقلی در متون اصیل اسلامی مشتمل بر نصوص صریحی است که پایه‌های حق مشارکت و نظارت همگانی را تقویت می‌کند:

الف) ادله قرآنی

قرآن کریم در آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری: ۳۸)، با نسبت‌دادن واژه «أمرهم» به جامعه، امور عمومی و تدبیر اداره کشور را به خود مردم نسبت داده و مشورت را ویژگی بنیادین مؤمنان معرفی می‌کند (Arasta & Sheikh al-Molouk, 2016). همچنین در آیه «وَشَاوِرْهُمْ فِي

الْأَمْرِ» (آل‌عمران: ۱۵۹)، خطاب به پیامبر اکرم (ص) دستور به رایزنی با جامعه در امور اجرایی و تدبیر جنگ و اداره داده می‌شود که نشان‌دهنده لزوم ارج‌نهادن به خرد جمعی و تکریم رأی مردم است.

بر اساس آیه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ» (توبه: ۷۱)، مؤمنان دارای ولایت و نظارت متقابل بر یکدیگرند. امر به معروف و نهی از منکر در حوزه کلان، سازوکار نظارت سیاسی بر رفتار حاکمان و کارگزاران و جلوگیری از انحراف قدرت است (Alavinejad, 2003).

فرمان «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (مائده: ۲) مشارکت در تدبیر امور جامعه را مصداق برجسته همکاری در خیر عمومی دانسته و آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» (صافات: ۲۴) بر مسئولیت فردی و جمعی افراد در قبال تعهدات و رویکردهای سیاسی و اجتماعی دلالت دارد.

ب) ادله روایی و سیره معصومین (ع)

حدیث متواتر نبوی: «ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ» (Al-Hurr al-Amili, 1989). در این روایت، واژه «نصیحت» به معنای خیرخواهیِ فعال، نقد سازنده، هدایت، نظارت و ارزیابی عملکرد زمامداران به‌عنوان حقی استوار و وظیفه‌ای دینی برای همه شهروندان معرفی شده است. امام علی (ع) در خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه، شهروندان را به نقد آزادانه فراخوانده و می‌فرمایند: «فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ... فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ» (Arasta & Ameri, 2013). همچنین در خطبه ۳۴، به تشریح توازن حقوق ملت و دولت پرداخته و مشارکت، آگاهی‌بخشی و نصیحت را حق و وظیفه متقابل طرفین برمی‌شمارند (Panjian, 2016).

حق مشارکت سیاسی در حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران

حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران، مشارکت سیاسی را صرفاً به حضور شهروندان در انتخابات فرو نمی‌کاهد؛ بلکه مجموعه‌ای از حقوق، آزادی‌ها و نهادهای مشارکتی را برای اثرگذاری مردم بر اداره امور عمومی شناسایی می‌کند. قانون اساسی در این زمینه، الگویی مبتنی بر پیوند «حاکمیت الهی» و «حق مردم بر تعیین سرنوشت اجتماعی» ارائه می‌دهد. در این الگو، رأی مردم، آزادی عقیده و بیان، فعالیت حزبی و جمعی، حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن و نیز نهاد شوراها، سازوکارهای اصلی اعمال اراده عمومی و نظارت بر قدرت به شمار می‌روند.

مبنای الهی ـ مردمی نظام جمهوری اسلامی ایران

نظام جمهوری اسلامی ایران بر مبنای ترکیب و هم‌نشینی دو مؤلفه اسلامیت و جمهوریت شکل گرفته است. اصل نخست قانون اساسی، نوع حکومت ایران را «جمهوری اسلامی» معرفی می‌کند؛ نظامی که با رأی اکثریت مردم تثبیت شده است. اصل دوم نیز مبانی اعتقادی و ارزشی نظام، از جمله ایمان به خدای یکتا، وحی الهی، معاد، عدل الهی، امامت و کرامت انسان را برمی‌شمارد. بنابراین، مشروعیت ارزشی و هنجاری نظام به موازین اسلامی وابسته است، اما تحقق عینی و سازمان سیاسی آن بدون اراده و حضور مردم قابل تصور نیست. مهم‌ترین مبنای حقوقی مشارکت مردم، اصل پنجاه‌وششم قانون اساسی است که مقرر می‌دارد حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداوند است، اما او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. این اصل، حق تعیین سرنوشت را حقی الهی و سلب‌ناپذیر می‌داند و تصریح می‌کند که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از انسان سلب یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد. بدین‌سان، مردم نه موضوع منفعل حکومت، بلکه صاحبان حقی هستند که باید از طریق نهادها و طرق مقرر در قانون اساسی اعمال شود.

هاشمی، اصل پنجاه‌وششم را از اصول بنیادین حقوق اساسی جمهوری اسلامی می‌داند؛ زیرا این اصل ضمن بیان منشأ الهی حاکمیت، حق تعیین سرنوشت ملت را به رسمیت می‌شناسد و با نفی سلب یا انحصار آن، راه را بر استبداد و تمرکز غیرپاسخ‌گو می‌بندد (Hashemi, 2005). شعبانی نیز جمهوریت را ناظر بر شکل اداره حکومت بر اساس اراده و رضایت مردم و اسلامیت را ناظر بر محتوای ارزشی و ضوابط حاکم بر اعمال قدرت می‌داند (Shabani, 2010). مدنی نیز حاکمیت ملی را ودیعه‌ای الهی تلقی می‌کند که تجلی عملی آن در نهادهای برخاسته از آرای عمومی است (Madani, 2001). بر این اساس، در ساختار حقوقی جمهوری اسلامی، مشارکت سیاسی شهروندان نه امتیازی اعطایی از سوی حاکمیت، بلکه شیوه اعمال حق خداداد آنان در تعیین سرنوشت اجتماعی است. با این وصف، اسلامیت و جمهوریت در منطق قانون اساسی دو عنصر متعارض نیستند، بلکه در سطح نظری و ساختاری، مکمل یکدیگر در تنظیم رابطه دولت و ملت به شمار می‌روند.

جایگاه آرای عمومی در قانون اساسی

اصل ششم قانون اساسی، اداره امور کشور را متکی به آرای عمومی معرفی کرده است. بر اساس این اصل، اعمال اراده مردم از طریق انتخابات، از جمله انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر آن، یا از راه همه‌پرسی در موارد مقرر در قانون اساسی انجام می‌شود. بنابراین، رأی عمومی در نظام حقوقی ایران صرفاً ابزار تشکیل برخی نهادها نیست، بلکه مبنای اصلی اداره امور عمومی و یکی از ارکان مردم‌سالاری دینی محسوب می‌شود.

اصل پنجاه‌ونهم قانون اساسی نیز همه‌پرسی را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای مراجعه مستقیم به آرای مردم پیش‌بینی کرده است. مطابق این اصل، در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب دوسوم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد. این سازوکار، بیانگر آن است که قانون اساسی افزون بر مردم‌سالاری نمایندگی، ظرفیت‌هایی را برای اعمال مستقیم اراده ملت نیز شناسایی کرده است. از دیدگاه ارسطا، اتکا به آرای عمومی در قانون اساسی نباید به تشریفات انتخاباتی تقلیل یابد؛ بلکه اقتضای آن، التزام ساختار قدرت به مشورت‌پذیری، پاسخ‌گویی، جلب رضایت عمومی و فراهم‌کردن زمینه اثرگذاری واقعی شهروندان بر تصمیمات عمومی است (Arasta, 2019). در نتیجه، هر اندازه سازوکارهای انتخاباتی و همه‌پرسی بتوانند اراده آگاهانه و آزادانه شهروندان را بازتاب دهند، حق مشارکت سیاسی به نحو مؤثرتری محقق خواهد شد.

آزادی عقیده، بیان و مطبوعات

آزادی عقیده و بیان، پیش‌شرط مشارکت سیاسی آگاهانه است. شهروندان تنها زمانی می‌توانند در انتخابات، فرآیندهای عمومی، نظارت بر قدرت و نقد سیاست‌های حکومتی نقش معنادار ایفا کنند که امکان شکل‌دادن به عقیده، اظهار دیدگاه و دسترسی به اطلاعات عمومی را داشته باشند.

اصل بیست‌وسوم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.» این اصل، از حریم درونی اشخاص و آزادی آنان در انتخاب و داشتن باورهای سیاسی، دینی و فکری حمایت می‌کند. ممنوعیت تفتیش عقاید، تضمینی ضروری برای جلوگیری از سرکوب دیدگاه‌های متفاوت و فراهم‌شدن امکان مشارکت شهروندانی با گرایش‌ها و برداشت‌های متنوع در عرصه عمومی است.

اصل بیست‌وچهارم نیز نشریات و مطبوعات را در بیان مطالب آزاد می‌داند، مگر آن‌که مطالب آنان مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. مطبوعات و رسانه‌ها از رهگذر اطلاع‌رسانی، طرح مسائل عمومی، نقد عملکرد مسئولان و انعکاس مطالبات اجتماعی، زمینه نظارت همگانی بر قدرت را فراهم می‌سازند. ازاین‌رو، آزادی مطبوعات با حق مشارکت سیاسی پیوندی مستقیم دارد. انصاری لاری مطبوعات را از ابزارهای اصلی نظارت عمومی بر قدرت و تضمین شفافیت در اداره امور کشور می‌داند (Ansari Lari, 1996). همچنین، قیود مقرر در اصل بیست‌وچهارم، یعنی عدم اخلال به مبانی اسلام و حقوق عمومی، نباید به‌گونه‌ای تفسیر شود که اصل آزادی بیان و امکان دسترسی شهروندان به اطلاعات و نقد امور عمومی را بی‌اثر سازد (Ansari, 2015). بنابراین، تفسیر مضیق و قانونمند محدودیت‌های آزادی بیان، لازمه حفظ کارکرد مشارکتی رسانه‌ها در نظام حقوقی است.

آزادی احزاب و انجمن‌ها

آزادی تشکیل و فعالیت احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و نیز آزادی اجتماعات، از دیگر ابزارهای اساسی مشارکت سیاسی سازمان‌یافته است. مشارکت سیاسی در جوامع جدید غالباً از مجرای نهادهای واسط میان فرد و حکومت صورت می‌گیرد؛ زیرا احزاب و انجمن‌ها مطالبات پراکنده شهروندان را صورت‌بندی، سازمان‌دهی و به نهادهای تصمیم‌گیر منتقل می‌کنند. اصل بیست‌وششم قانون اساسی، احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده را آزاد اعلام می‌کند؛ مشروط بر آن‌که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. این اصل همچنین تصریح دارد که هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در این نهادها منع کرد یا به شرکت در یکی از آن‌ها مجبور ساخت. در نتیجه، عضویت و فعالیت تشکیلاتی، مبتنی بر آزادی اراده اشخاص است. اصل بیست‌وهفتم نیز تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها را بدون حمل سلاح و مشروط به آن‌که مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد می‌داند. این اصل، امکان بیان جمعی مطالبات، اعتراض مسالمت‌آمیز و اثرگذاری مستقیم گروه‌های اجتماعی بر فضای عمومی و سیاست‌گذاری‌ها را فراهم می‌کند. معرفت، تحزب را در صورت حرکت در مسیر مصالح عمومی، مشورت، هم‌افزایی اجتماعی و امر به معروف سازمان‌یافته، سازگار با مبانی اسلامی ارزیابی می‌کند (Marefat, 1999). بر این مبنا، آزادی احزاب و انجمن‌ها تنها یک آزادی فردی نیست، بلکه تضمینی نهادی برای تکثر دیدگاه‌ها، آموزش سیاسی شهروندان، رقابت مسالمت‌آمیز و انتقال خواسته‌های عمومی به ساختار قدرت است.

حق انتخاب و انتخاب شدن

حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن، کانون اصلی مشارکت سیاسی در نظام‌های مبتنی بر رأی عمومی است. حق رأی، جلوه مشارکت فعال شهروندان در گزینش کارگزاران عمومی محسوب می‌شود و حق داوطلب‌شدن نیز امکان مشارکت منفعل یا نامزدی در اداره امور کشور را فراهم می‌کند. تحقق کامل حق مشارکت سیاسی، مستلزم شناسایی و تضمین توأمان این دو بعد است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتخاب رئیس‌جمهور یکی از مهم‌ترین نمودهای اعمال مستقیم اراده ملت است. مطابق اصل یکصد و چهاردهم، رئیس‌جمهور برای مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود. همچنین، بر اساس اصل شصت‌ودوم، مجلس شورای اسلامی از نمایندگان ملت تشکیل می‌شود که به‌طور مستقیم و با رأی مخفی برگزیده می‌شوند. بدین‌ترتیب، شهروندان در انتخاب عالی‌ترین مقام اجرایی پس از رهبری و نیز نهاد قانون‌گذاری کشور نقش مستقیم دارند. در سطحی دیگر، انتخاب اعضای مجلس خبرگان رهبری نیز نمونه‌ای از مشارکت غیرمستقیم مردم در عالی‌ترین سطح حاکمیت است. بر مبنای اصول یکصدوهفتم و یکصدوهشتم قانون اساسی، تعیین رهبر از سوی خبرگان منتخب مردم صورت می‌گیرد. بنابراین، مردم با انتخاب اعضای مجلس خبرگان، به‌صورت دومرحله‌ای در فرآیند تعیین رهبری مشارکت می‌کنند. در

خصوص حق انتخاب‌شدن، شرایط قانونی نامزدی برای مناصب عمومی باید با هدف تضمین صلاحیت، امانت و توانایی لازم برای تصدی مسئولیت عمومی تفسیر شود. هاشمی، شرایط نامزدی را از حیث حقوقی در چارچوب «اهلیت استیفا» و ضرورت صیانت از مصالح عمومی بررسی می‌کند؛ بااین‌حال، اعمال این شرایط نباید به سلیقه‌گرایی و تحدید غیرموجه حق شهروندان برای ورود به رقابت‌های سیاسی منتهی شود (Hashemi, 2005). ازاین‌رو، شفافیت ضوابط، امکان نظارت قانونی و پرهیز از تفسیرهای موسع از محدودیت‌ها، برای تضمین ماهیت واقعی حق انتخاب‌شدن ضروری است.

مشارکت سیاسی از طریق شوراها

شوراها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مهم‌ترین نهاد مشارکت شهروندان در اداره امور محلی و منطقه‌ای محسوب می‌شوند. اصل هفتم قانون اساسی، با استناد به آموزه‌های قرآنی شورا، نهادهایی چون مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش و روستا را از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور می‌داند. این اصل، شورا را صرفاً یک نهاد اداری فرعی تلقی نمی‌کند، بلکه آن را جزئی از ساختار تصمیم‌گیری عمومی کشور می‌شناسد. فصل هفتم قانون اساسی، به‌ویژه اصول یکصدم تا یکصدوششم، چارچوب حقوقی شوراها را تبیین می‌کند. مطابق اصل یکصدم، برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی و آموزشی و دیگر امور رفاهی، اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند. این ساختار، امکان مشارکت مردم در تصمیم‌گیری درباره مسائل نزدیک به زندگی روزمره آنان را فراهم می‌آورد. اصول یکصد و یکم تا یکصدوششم نیز به شورای عالی استان‌ها، حدود وظایف و اختیارات شوراها، منع تبعیض و استقلال نسبی آنان در اداره امور محلی اختصاص دارد. شوراها از این منظر، تجلی اصل عدم تمرکز اداری و سازوکاری برای توزیع قدرت و نزدیک‌کردن فرآیند تصمیم‌گیری به شهروندان‌اند. ارسطا، شوراها را نزدیک‌ترین حلقه مشارکت مستقیم مردم در تعیین سرنوشت محلی می‌داند؛ نهادی که میان مبانی فقهی شورا و سازوکارهای حقوق عمومی جدید پیوند برقرار می‌سازد (Arasta, 2021). ازاین‌رو، کارآمدی شوراها، استقلال عملی آن‌ها، شفافیت تصمیمات و پاسخ‌گویی اعضا، تأثیری مستقیم بر تحقق مشارکت سیاسی شهروندان در سطح محلی خواهد داشت.

حق مشارکت سیاسی در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد) یکی از اساسی‌ترین اسناد بین‌المللی در حوزه حقوق بنیادین بشر است که استانداردهای الزام‌آوری را برای شناسایی و تضمین مشارکت سیاسی شهروندان در اداره امور عمومی وضع کرده است. این سند بین‌المللی، مشارکت سیاسی را نه یک امتیاز حاکمیتی اعطایی، بلکه حقی بنیادین برخاسته از کرامت ذاتی انسان و لازمه تحقق حاکمیت دموکراتیک تلقی می‌کند.

جایگاه و مبانی میثاق

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ۲۳ مارس ۱۹۷۶ پس از تکمیل حد نصاب تصویب‌ها لازم‌الاجرا شد. در حقوق ایران، این سند در سال ۱۹۶۸ امضا و در May 1975 بدون حق شرط به تصویب مجلس شورای ملی رسید؛ ازاین‌رو، مطابق ماده ۹ قانون مدنی ایران، مقررات آن در حکم قانون داخلی محسوب شده و از حیث حقوق بین‌الملل نیز برای دولت الزام‌آور است. مبنای فلسفی و حقوقی میثاق در دیباچه آن تبیین شده است؛ جایی که تصریح می‌کند تمامی حقوق مندرج در این سند، ناشی از کرامت ذاتی نوع انسان هستند. بدین‌ترتیب، حقوق بشر و از جمله حقوق سیاسی، اموری پیشینی و ذاتی‌اند که دولت‌ها صرفاً وظیفه شناسایی، احترام و تضمین آن‌ها را بر عهده دارند. از سوی دیگر،

ماده ۲ میثاق تعهد عام دولت‌های عضو را مقرر می‌دارد؛ بر این اساس، هر دولت عضو متعهد است حقوق شناخته‌شده در میثاق را در مورد کلیه افراد مقیم در قلمرو و تابع حاکمیت خود، بدون هیچ‌گونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا سایر عقاید، اصل و منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت یا نسب تضمین کند. همچنین دولت‌ها مکلف‌اند در صورت نقض این حقوق، امکان دادرسی و جبران خسارت مؤثر را فراهم آورند (Kirby, 1993; Robertson, 1994).

حق تعیین سرنوشت در میثاق

حق تعیین سرنوشت، چتر مفهومی و مبنای زیرین تمامی حقوق مندرج در میثاق است که در ماده ۱ به‌صراحت شناسایی شده است. بند ۱ ماده ۱ میثاق مقرر می‌دارد: «همه خلق‌ها دارای حق خودترمیمی و تعیین سرنوشت هستند؛ به موجب این حق، آنان وضعیت سیاسی خود را آزادانه تعیین کرده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را آزادانه پیگیری می‌کنند.» حق تعیین سرنوشت در ادبیات حقوق بین‌الملل دارای دو بعد بنیادین است:

بُعد خارجی ناظر بر نفی سلطه بیگانه، استعمارزدایی، شناسایی استقلال سیاسی و تمامیت ارضی یک ملت در نظام بین‌الملل؛ بُعد داخلی ناظر بر حق مستمر، دائمی و بدون انقطاع شهروندان در گزینش ساختار سیاسی، مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری‌های کلان و انتخاب آزادانه حاکمان در درون مرزهای ملی. در واقع، حق مشارکت سیاسی مندرج در ماده ۲۵ میثاق، ترجمان عملی و مجرای تحقق بعد داخلی حق تعیین سرنوشت در جریان اداره روزمره امور کشور است؛ به‌گونه‌ای که بدون وجود سازوکارهای دموکراتیک مشارکت، حق تعیین سرنوشت در درون جامعه عقیم خواهد ماند.

تحلیل ماده ۲۵ میثاق

ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، هسته مرکزی حقوق سیاسی و دموکراتیک در این سند است. بر اساس متن این ماده، هر شهروند باید بدون هیچ‌یک از تمایزات مذکور در ماده ۲ و بدون محدودیت‌های غیرمعقول، حق و فرصت داشته باشد که در اداره امور عمومی، مستقیماً یا به‌وسیله نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده‌اند شرکت نماید؛ در انتخابات ادواری واقعی که با حق رأی عمومی، برابر و با رأی مخفی صورت می‌گیرد و آزادی بیان اراده رأی‌دهندگان را تضمین می‌کند، رأی دهد و انتخاب شود؛ در شرایط مساوی و بر پایه برابری عمومی به خدمات و مشاغل عمومی کشور خود دسترسی داشته باشد.

کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد در «نظریه عمومی شماره ۲۵» (مصوب ۱۹۹۶) که تفسیر رسمی و معتبر این ماده به شمار می‌رود، ابعاد حقوقی آن را تشریح کرده است (Mansouri Filestan, 2018). کمیته تصریح می‌کند که کاربرد واژه شهروند در این ماده ـ برخلاف عموم مواد میثاق که از واژگانی نظیر «هر فرد» یا «همه افراد» استفاده می‌کنند ـ بیانگر پیوند خاص میان عضویت در یک اجتماع سیاسی معین (تابعیت) با استیفای حقوق سیاسی است؛ بااین‌حال، قواعد حاکم بر تابعیت و سلب آن نباید به ابزاری تبعیض‌آمیز برای محروم‌سازی شهروندان از حقوق مشارکتی تبدیل شود (Mansouri Filestan, 2018). افزون بر این، وجود «حق» توأم با فرصت در صدر ماده ۲۵ نشان می‌دهد که وظیفه دولت‌ها صرفاً سلبی (عدم مداخله) نیست، بلکه تکلیفی ایجابی برای بسترسازی و رفع موانع ساختاری مشارکت دارند.

مشارکت مستقیم یا از طریق نمایندگان

بند «الف» ماده ۲۵، شیوه اعمال مشارکت را در دو قالب «مستقیم» و «وکالتی (نمایندگی)» پیش‌بینی کرده است.

مشارکت مستقیم: این بعد زمانی محقق می‌شود که شهروندان بدون واسطه در تصمیم‌گیری‌های عمومی اثر بگذارند. مهم‌ترین مصادیق مشارکت مستقیم عبارت‌اند از حضور در همه‌پرسی‌ها و رفراندوم‌های ملی جهت تصویب قانون اساسی یا تصمیم‌گیری پیرامون مسائل حیاتی کشور؛ تشکیل مجامع عمومی مردمی و مدیریت امور محلی در قالب شوراهای منتخب و انجمن‌های شهری؛ مشارکت در فرآیندهای مشاوره عمومی پیش از تصویب قوانین و لوایح اثرگذار؛ فعالیت در سازمان‌های مردم‌نهاد و نهادهای جامعه مدنی جهت نظارت بر خط‌مشی‌های دولتی. مشارکت از طریق نمایندگان آزادانه انتخاب‌شده: در جوامع گسترده امروزین، اعمال مستقیم قدرت در تمام امور میسر نیست؛ لذا مشارکت از طریق سازوکار نمایندگی صورت می‌پذیرد. شرط اساسی میثاق این است که نمایندگان آزادانه انتخاب شده باشند. بر اساس نظریه عمومی شماره ۲۵، این آزادی مستلزم وجود فضای باز رقابتی، آزادی احزاب، نبود سانسور و امکان ارائه واقعی برنامه‌ها و گزینه‌های متنوع سیاسی به رأی‌دهندگان است تا نمایندگان بتوانند به شکل اصیل بازتاب‌دهنده اراده و خواست موکلان خود باشند.

حق رأی دادن و انتخاب شدن

بندهای «ب» و «ج» ماده ۲۵، سازوکارها و شرایط اعمال حق رأی، نامزدی در انتخابات و دسترسی به خدمات عمومی را با تعیین استانداردهای مشخص تعریف کرده‌اند: معیارهای انتخابات دموکراتیک (بند ب):

۱. ادواری بودن، انتخابات باید در فواصل زمانی معقول و منظم برگزار شود تا اختیارات حاکمان در بازه‌های زمانی مشخص تجدید و مورد ارزیابی مردم قرار گیرد.

۲. اصیل و واقعی بودن، انتخابات نباید صوری یا تشریفاتی باشد؛ بلکه مستلزم وجود رقابت معنادار میان گرایش‌های مختلف سیاسی و تضمین امکان انتقال مسالمت‌آمیز قدرت است.

۳. حق رأی عمومی و برابر، ارزش رأی شهروندان باید مساوی باشد («یک نفر، یک رأی») و هیچ‌گونه تبعیضی بر پایه جنسیت، ثروت، نژاد یا زبان اعمال نشود.

۴. رأی‌گیری مخفی، مخفی بودن رأی ضامن آزادی بیان اراده است و از شهروندان در برابر هرگونه فشار، تهدید، تطمیع یا انتقام‌جویی محافظت می‌کند.

دسترسی برابر به خدمات و مشاغل عمومی (بند ج): تصدی مناصب حاکمیتی و اداری باید بر پایه شایستگی، فرآیندهای عینی، شفاف و بدون اعمال تبعیض‌های عقیدتی، مذهبی، سیاسی یا جنسیتی باشد تا فرصت مشارکت در اداره عملی کشور در اختیار همه شهروندان قرار گیرد (Robertson, 1994). میثاق تنها محدودیت‌های معقول و مبتنی بر ضوابط عینی را مجاز می‌داند؛ مانند تعیین سن قانونی برای رأی دادن یا نامزدی، و محرومیت‌های ناشی از احکام قضایی قطعی صادره از دادگاه‌های صالح در پی ارتکاب جرایم سنگین. در مقابل، تحدید حق رأی یا حق داوطلب‌شدن بر پایه وابستگی حزبی، گرایش‌های فکری و سیاسی، تمایزات نژادی و جنسیتی، یا رد صلاحیت‌های مبتنی بر معیارهای مبهم و مراجع غیرپاسخ‌گو، محدودیت‌های غیرمعقول تلقی شده و نقض صریح ماده ۲۵ میثاق به شمار می‌روند (Mansouri Filestan, 2018).

تحلیل تطبیقی حق مشارکت سیاسی

بررسی تطبیقی حق مشارکت سیاسی در سه نظام فقه اسلامی، حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نشان می‌دهد که میان این نظام‌ها، از یک‌سو در شناسایی ضرورت حضور مردم در اداره امور عمومی و طراحی سازوکارهای مشارکت

سیاسی اشتراک وجود دارد و از سوی دیگر، در مبانی مشروعیت، نسبت حق و تکلیف، قلمرو اشخاص برخوردار از حق و حدود اعمال آن، تفاوت‌های اساسی مشاهده می‌شود. این تفاوت‌ها عمدتاً به مبانی کلامی، فلسفی و حقوقی هر نظام بازمی‌گردد؛ اما در سطح سازوکارهای اجرایی، نظیر انتخابات، نمایندگی، شوراها، نظارت عمومی و پاسخ‌گویی قدرت، ظرفیت‌های مهمی برای مقایسه و همگرایی وجود دارد.

وجوه اشتراک فقه اسلامی، حقوق ایران و میثاق

نخستین وجه اشتراک سه نظام، پذیرش این اصل است که اداره نباید به‌صورت مطلق در انحصار یک فرد یا گروه خاص قرار گیرد. هر سه نظام، به‌نحوی، بر ضرورت حضور مردم در فرآیند شکل‌گیری، اعمال و نظارت بر قدرت سیاسی تأکید دارند. در فقه اسلامی، شورا، بیعت، نصیحت پیشوایان، امر به معروف و نهی از منکر و نظارت بر عملکرد حاکمان، ابزارهایی برای نفی استبداد و تضمین حضور اجتماعی مسلمانان در اداره جامعه محسوب می‌شوند. مشارکت مردم در این چارچوب، صرفاً به انتخاب حاکم محدود نیست، بلکه نظارت، نقد و مطالبه اصلاح امور عمومی را نیز دربرمی‌گیرد. در حقوق جمهوری اسلامی ایران نیز نقش مردم در اداره امور عمومی در قالب اصول متعدد قانون اساسی شناسایی شده است. اصل ۵۶، حق حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش را به رسمیت می‌شناسد و اصول ۶ و ۵۹، رجوع به آرای عمومی را یکی از مبانی اداره کشور قرار می‌دهند. انتخابات، شوراها، فعالیت احزاب و مطبوعات، ابزارهای اصلی تحقق این نقش به شمار می‌روند. بنابراین، اگرچه خاستگاه نظری مشارکت در این سه نظام یکسان نیست، در سطح اصل موضوع، همگی بر نفی انحصار قدرت و ضرورت دخالت مردم در امور عمومی تأکید دارند.

وجه اشتراک مهم دیگر، پیوند مشارکت سیاسی با حق تعیین سرنوشت است. مشارکت سیاسی، ابزار عملی و نهادی تحقق حق مردم برای تعیین وضعیت سیاسی و اجتماعی خویش است. در میثاق، ماده ۱ با شناسایی حق تعیین سرنوشت مقرر می‌کند که خلق‌ها وضعیت سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را پیگیری کنند. ماده ۲۵ را می‌توان سازوکار تحقق بعد داخلی این حق دانست؛ زیرا مشارکت مستقیم یا نمایندگی در اداره امور عمومی، امکان اثرگذاری شهروندان بر سرنوشت سیاسی جامعه را فراهم می‌کند. در حقوق ایران، اصل ۵۶ قانون اساسی، حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش را حقی الهی معرفی می‌کند. بر این اساس، مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی خود نقش دارند، اما اعمال این حق در چارچوب مبانی اسلامی و نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران صورت می‌گیرد. در فقه اسلامی نیز انسان موجودی مسئول و دارای نقش اجتماعی تلقی می‌شود. مسئولیت فرد در قبال جامعه، ضرورت اصلاح امور عمومی و وجوب مقابله با ظلم و استبداد، مبنایی برای مشارکت سیاسی و اصلاح نظم سیاسی فراهم می‌کند. از این منظر، مشارکت سیاسی با مسئولیت انسان در قبال سرنوشت جامعه ارتباط مستقیم دارد. در نتیجه، هر سه نظام مشارکت سیاسی را از وضعیت عمومی جامعه جدا نمی‌کنند. مشارکت، وسیله‌ای برای اعمال اراده سیاسی، اصلاح ساختار قدرت و تعیین مسیر اجتماعی جامعه است؛ هرچند در فقه و حقوق ایران این حق در چارچوب اراده و حاکمیت الهی تفسیر می‌شود، در حالی که میثاق آن را بر مبنای اراده مردم و کرامت ذاتی انسان صورت‌بندی می‌کند.

انتخابات مهم‌ترین سازوکار نهادی مشارکت سیاسی در هر سه نظام است. در حقوق ایران، انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و شوراهای اسلامی، مهم‌ترین مظاهر رجوع به آرای عمومی هستند. اصل ۶ قانون اساسی اداره امور کشور را متکی به آرای عمومی می‌داند و فصل هفتم قانون اساسی نیز شوراها را به‌عنوان یکی از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور محلی شناسایی می‌کند. در فقه اسلامی نیز اگرچه انتخابات به‌صورت مفهوم مدرن و نهادی آن در متون کلاسیک مطرح نشده است، اصولی مانند شورا، بیعت، رضایت

عمومی، نصیحت حاکمان و نظارت اجتماعی، ظرفیت‌هایی برای توجیه مشارکت مردم در انتخاب و کنترل قدرت سیاسی فراهم می‌آورند. از این منظر، شکل اجرایی انتخابات می‌تواند متناسب با شرایط زمان و مکان تغییر کند، اما ضرورت مشارکت و جلوگیری از استبداد، از مبانی ثابت‌تر برخوردار است. در میثاق، انتخابات باید ادواری، واقعی، مبتنی بر رأی عمومی و برابر، مخفی و تضمین‌کننده آزادی اراده رأی‌دهندگان باشد. کمیته حقوق بشر تأکید کرده است که انتخابات نباید جنبه صوری داشته باشد، بلکه باید امکان انتخاب واقعی میان گزینه‌های سیاسی و رقابت مؤثر را فراهم کند (Mansouri Filestan, 2018). افزون بر انتخابات، هر سه نظام بر نوعی نظارت عمومی بر قدرت تأکید دارند؛ در فقه اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت پیشوایان و مسئولیت اجتماعی مسلمانان، ابزار نظارت و نقد قدرت‌اند؛ در حقوق ایران، اصل ۸ قانون اساسی، نظارت عمومی را شناسایی کرده و مجلس، شوراها، مطبوعات و سایر نهادهای قانونی نیز در کنترل و پاسخ‌گو کردن قدرت نقش دارند؛ در میثاق، آزادی بیان، حق تجمع و آزادی تشکل‌ها، پیش‌شرط‌های نظارت عمومی بر عملکرد حاکمان محسوب می‌شوند. بنابراین، انتخابات و نظارت عمومی در هر سه نظام، دو ابزار مکمل برای تحقق مشارکت سیاسی‌اند: انتخابات امکان گزینش نمایندگان و حاکمان را فراهم می‌کند و نظارت عمومی، استمرار پاسخ‌گویی آنان را تضمین می‌نماید.

تفاوت‌های فقه اسلامی، حقوق ایران و میثاق

مهم‌ترین تفاوت میان سه نظام به مبنای مشروعیت حاکمیت و مشارکت سیاسی بازمی‌گردد. در فقه امامیه، منشأ نهایی حکم و حاکمیت، خداوند است. اصل «حاکمیت الهی» بر این مبنا استوار است که مشروعیت اولیه حکومت از اراده و اذن الهی ناشی می‌شود. مردم در این چارچوب، در فعلیت‌یافتن، استقرار و اعمال حکومت نقش دارند، اما نقش آنان جایگزین منشأ الهی مشروعیت نمی‌شود. حقوق جمهوری اسلامی ایران نیز الگویی تلفیقی ارائه می‌کند. اصل ۵۶ قانون اساسی از یک‌سو حاکمیت مطلق بر جهان و انسان را از آن خدا می‌داند و از سوی دیگر، حق حاکمیت بر سرنوشت اجتماعی را برای انسان به رسمیت می‌شناسد. بر این اساس، مشروعیت نظام سیاسی واجد دو ساحت است: ساحت الهی در مرحله منشأ و اعتبار نهایی، و ساحت مردمی در مرحله تحقق، اعمال و پذیرش اجتماعی قدرت (Arasta, 2019). در مقابل، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حق مشارکت سیاسی را بر مبنای کرامت ذاتی انسان، برابری شهروندان و اراده مردم تبیین می‌کند. در این چارچوب، مشروعیت سیاسی اساساً از مشارکت و رضایت مردم ناشی می‌شود و مبنای فراحقوقی یا دینی برای مشروعیت حکومت در ساختار میثاق مورد تصریح قرار نگرفته است. در نتیجه، تفاوت اصلی آن است که فقه و حقوق ایران، مشارکت سیاسی را در چارچوب حاکمیت الهی معنا می‌کنند، در حالی که میثاق، آن را بر پایه خودآیینی سیاسی شهروندان و اراده عمومی صورت‌بندی می‌نماید.

در فقه اسلامی، مشارکت سیاسی صرفاً یک اختیار فردی نیست؛ بلکه در شرایطی می‌تواند واجد وصف تکلیفی نیز باشد. قواعدی مانند حفظ نظام، عدالت، امر به معروف و نهی از منکر و مسئولیت اجتماعی، شهروند یا مکلف را در برابر جامعه و ساختار سیاسی مسئول می‌سازند. بر این اساس، در مواردی که مصالح عمومی، حفظ نظام اسلامی یا جلوگیری از ظلم و فساد اقتضا کند، مشارکت سیاسی می‌تواند از سطح حق اختیاری فراتر رفته و به وظیفه شرعی و اجتماعی تبدیل شود (Alavinejad, 2003). حقوق ایران نیز تا حدی همین رابطه دوگانه را بازتاب می‌دهد. مشارکت سیاسی در قانون اساسی به‌عنوان حق مردم شناسایی شده است، اما در گفتمان حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران، مشارکت با مسئولیت ملی، حفظ نظام و صیانت از مصالح عمومی پیوند می‌یابد. در میثاق، ماده ۲۵ مشارکت سیاسی را به‌عنوان «حق و فرصت» شهروندان شناسایی می‌کند. ساختار ماده به‌گونه‌ای نیست که شهروند را مکلف به رأی‌دادن یا نامزدی در انتخابات کند. بنابراین، عدم استفاده از حق مشارکت، اصولاً نباید موجب مسئولیت کیفری یا حقوقی برای فرد شود. در این نظام، مشارکت سیاسی بیشتر در قالب حق فردی و

ابزار حمایت از خودمختاری سیاسی شهروندان تحلیل می‌شود. پس تفاوت اساسی در این است که فقه و حقوق ایران رابطه‌ای دوسویه میان حق و تکلیف برقرار می‌کنند، در حالی که میثاق بر جنبه حقی و اختیاری مشارکت سیاسی تأکید بیشتری دارد.

در فقه اسلامی، عضویت کامل در جامعه سیاسی بر پایه نوعی تابعیت ایمانی و پیمانی تبیین می‌شود. مسلمانان از جایگاه اصلی در جامعه اسلامی برخوردارند و در خصوص غیرمسلمانان نیز حقوق مدنی و اجتماعی آنان، در حدود مقررات اسلامی، قابل شناسایی است. بااین‌حال، تصدی برخی مناصب عالی سیاسی و حاکمیتی، به شرایطی مانند اسلام، تشیع، عدالت و اجتهاد وابسته است. حقوق جمهوری اسلامی ایران نیز ضمن شناسایی حقوق اقلیت‌های دینی در اصول ۱۳ و ۱۴ قانون اساسی، برای برخی مناصب عالی شرایط اعتقادی و مذهبی مقرر کرده است. ازاین‌رو، میان برابری عمومی شهروندان و شرایط خاص تصدی برخی مناصب حاکمیتی، تفکیک صورت می‌گیرد. به بیان دیگر، برخورداری از حقوق عمومی و اجتماعی با امکان تصدی تمام مناصب سیاسی یکسان نیست. در مقابل، میثاق در ماده ۲۵ از «هر شهروند» سخن می‌گوید و ماده ۲ نیز دولت‌ها را به تضمین حقوق بدون تبعیض بر اساس مذهب، عقیده، جنسیت، زبان، نژاد یا سایر وضعیت‌ها ملزم می‌کند.

مقایسه فقه اسلامی، حقوق جمهوری اسلامی ایران و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نشان می‌دهد که این سه نظام، در اصل ضرورت مشارکت مردم، ارتباط مشارکت با تعیین سرنوشت، پذیرش انتخابات و لزوم نظارت عمومی بر قدرت، اشتراک‌های قابل‌توجهی دارند. اختلاف اصلی آنان در مبانی مشروعیت، مفهوم شهروندی، نسبت حق و تکلیف و معیارهای محدودسازی حقوق سیاسی است. در فقه اسلامی و حقوق ایران، مشارکت سیاسی در چارچوب حاکمیت الهی، مصالح عمومی و موازین اسلامی معنا می‌شود و می‌تواند هم‌زمان حق و تکلیف باشد. در میثاق، مشارکت سیاسی عمدتاً به‌عنوان حقی فردی، برابر و غیرتبعیض‌آمیز بر پایه کرامت ذاتی انسان و اراده عمومی شناسایی شده است. با وجود این تفاوت‌ها، تعارض میان دو رویکرد مطلق و کامل نیست. بخش مهمی از اختلافات، به مبانی نظری و کلامی مربوط می‌شود، نه به اصل استفاده از انتخابات، نمایندگی، شوراها، نظارت عمومی و پاسخ‌گویی قدرت. ازاین‌رو، امکان گفت‌وگو و همگرایی میان این نظام‌ها، به‌ویژه در زمینه تضمین‌های شکلی و اجرایی مشارکت سیاسی، وجود دارد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در واکاوی تطبیقی حق مشارکت سیاسی نشان داد که این حق، به‌عنوان بارزترین تجلی بُعد داخلی حق تعیین سرنوشت و پیونددهنده انسان با ساختار قدرت، در تمامی نظام‌های حقوقی مدرن و دینی واجد جایگاهی بنیادین است. در تطبیق آموزه‌های فقه امامیه، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و استانداردهای میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مشخص گردید که میان این سه حوزه، در اصول کارکردی، نفی تمرکز و استبداد قدرت، لزوم برگزاری انتخابات با سازوکار رأی‌گیری مخفی، پاسداشت کرامت انسانی و ضرورت پاسخ‌گویی و نظارت همگانی، هم‌پوشانی و همگرایی وثیقی برقرار است. بااین‌حال، وجوه افتراق و تمایزات بنیادین در خاستگاه مشروعیت، هندسه حق و تکلیف، قلمرو شمولیت و مرجع تعیین حدود نمایان می‌شود؛ بدین معنا که میثاق، با ابتنا بر نظریه قرارداد اجتماعی و کرامت اومانیستی، مشارکت سیاسی را حقی مطلق، فردی، سکولار و جهان‌شمول می‌شمارد که بدون تمایزات مذهبی به تمام شهروندان تعلق دارد و دولت‌ها را مکلف به تضمین بسترهای دموکراتیک و عدم اعمال محدودیت‌های غیرمعقول می‌داند؛ اما در تفکر فقهی و ساختار حقوق موضوعه ایران، حاکمیت اصالتاً متعلق به خداوند بوده و نظام سیاسی بر پایه الگوی مشروعیت دوگانه اداره می‌شود که در آن ولایت و مشروعیت در مرحله ثبوت، ریشه در اذن الهی داشته و در مرحله اثبات و فعلیت‌بخشی ساختار قدرت، منوط به خواست، اقبال، بیعت و پذیرش عمومی است. بر

این اساس، در منظومه فقهی و حقوقی اسلامی، مشارکت سیاسی صرفاً یک حق اختیاری نبوده، بلکه در پرتو قواعدی نظیر وجوب حفظ نظام، قاعده مصلحت، اقامه قسط و فریضه امر به معروف و نهی از منکر، ماهیتی دوگانه به‌صورت «حق توأم با تکلیف شرعی و مسئولیت جمعی» می‌یابد که بقا، اقتدار و کارآمدی نظام اسلامی به حضور و نظارت پایدار مردم وابسته است. همچنین، قلمرو و شرایط تصدی مناصب عالی حاکمیتی و حدود آزادی‌های سیاسی در این رویکرد، مقید به معیارهای ایمانی و عدم اخلال به مبانی اسلام و مصالح عامه تعریف می‌شود، در حالی که در نظام میثاقی، معیارهای تحدیدکننده صرفاً مبتنی بر ضرورت‌های عینی نظم و امنیت عمومی در یک جامعه دموکراتیک است. ازاین‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که تقابل‌انگاری مطلق میان فقه اسلامی و استانداردهای بین‌المللی، ناشی از خلط میان مبانی فلسفی و سازوکارهای اجرایی است و با تدقیق در ظرفیت‌های اجتهادی و گذر از رویکرد صرفاً تکلیف‌محور به الزامات حقوقی مشارکت و شورا، زمینه‌های فراوانی برای ارتقای استانداردهای حقوق شهروندی و تضمین نظارت‌پذیری قدرت فراهم است.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Political participation is one of the foundational concepts of contemporary public law, constitutionalism, and democratic governance because it determines the extent to which citizens can influence the formation, exercise, supervision, and transfer of political power. The right to political participation is closely connected with human dignity, political autonomy, the right to self-determination, public accountability, and the prevention of arbitrary government. Nevertheless, the normative foundations and legal limits of this right differ considerably across legal and jurisprudential systems. In Islamic political jurisprudence, participation is not understood merely as an individual liberty detached from collective responsibility; rather, it is interpreted within a framework that includes divine sovereignty, public interest, justice, preservation of the political and social order, consultation, public supervision, and reciprocal obligations between rulers and citizens. Shiʿa political jurisprudence has developed several doctrinal bases that support the active role of citizens in public affairs, including the obligation to preserve social order, the principle of public interest, the requirement of justice, consultation, enjoining good and forbidding wrong, and the duty of sincere advice to political authorities (Arasta, 2021; Arasta & Ameri, 2013; Arasta & Sheikh al-Molouk, 2016; Panjian, 2016). The constitutional system of the Islamic Republic of Iran, in turn, combines the principle of divine sovereignty with recognition of the people's right to determine their social destiny. This constitutional structure has often been described as a dual or composite model of legitimacy in which the ultimate normative validity of government derives from Islamic principles, while the establishment, continuation, institutional operation, and social effectiveness of political authority depend substantially on public participation and acceptance (Arasta, 2019; Hashemi, 2005; Madani, 2001). By contrast, the International Covenant on Civil and Political Rights conceptualizes political participation primarily as a universal and individual political right associated with equal citizenship, human dignity, non-discrimination, and the internal dimension of self-determination.

Accordingly, the principal objective of the present study was to conduct a comparative examination of the right to political participation in Imami Shiʿa jurisprudence, the positive law of the Islamic Republic of Iran, and the standards of the International Covenant on Civil and Political Rights, particularly Article 25, with emphasis on the similarities and differences concerning the foundations of legitimacy, the relationship between rights and duties, the scope of political citizenship, electoral participation, supervision over political authority, and permissible limitations on political rights (Mansouri Filestan, 2018; Rasekh & Bayat Komitaki, 2012).

The study employed a descriptive-analytical and comparative legal research design. The analysis was based on doctrinal examination of primary and secondary jurisprudential, constitutional, and international legal sources. In the Islamic jurisprudential dimension, the study examined classical and contemporary Imami legal doctrines concerning the preservation of social order, public interest, justice, consultation, supervision over rulers, political responsibility, and the reciprocal relationship between the state and society. The rule requiring the preservation of social order and prohibiting disruption of the social system has long been recognized within Shiʿa jurisprudence as an important rational and legal principle supporting measures necessary for the maintenance of social organization, security, justice, and collective interests (Al-Hilli, 1988; Al-Khoei, 1992; Al-Tusi, 2008). The political implications of this principle were further developed in modern Shiʿa constitutional thought, particularly in arguments emphasizing the limitation of arbitrary authority, parliamentary supervision, consultation, and institutional mechanisms for preventing political despotism (Al-Na'ini, 1955). The principle of public interest was also examined as a jurisprudential basis for participation because governmental decisions acquire normative and practical legitimacy only when they pursue the genuine interests of society rather than the particular interests of governing groups; meaningful political participation, public criticism, and institutional supervision can therefore serve as mechanisms for identifying and protecting the public interest (Amid Zanjani, 2000; Rasekh & Bayat Komitaki, 2012). Justice was analyzed as another structural principle of Islamic political jurisprudence, not merely as an individual moral virtue of political officials but as a criterion for the legitimacy of political arrangements and the distribution of political opportunities (Haeri, 2002; Mohaghegh Damad, 2006). In the constitutional dimension, the relevant provisions of the Constitution of the Islamic Republic of Iran were examined, particularly those concerning popular sovereignty, elections, referenda, freedom of belief and expression, freedom of the press, political parties and associations, public assemblies, local councils, and the right to elect and be elected (Hashemi, 2005; Shabani, 2010). In the international dimension, Article 25 of the International Covenant on Civil and Political Rights was analyzed in relation to the right to participate directly or through freely chosen representatives, the right to vote and be elected in genuine periodic elections, and equal access to public service, together with broader principles of equality, human dignity, effective remedies, and state obligations under international human rights law (Kirby, 1993; Robertson, 1994).

The findings regarding Islamic jurisprudence demonstrate that political participation can be grounded in a coherent set of legal and normative principles rather than being viewed as a concept imported exclusively from modern Western democratic theory. The rule of preserving the social and political order provides one of the strongest jurisprudential foundations for public participation because stable government, social security, and effective administration cannot be sustained without some degree of public cooperation, legitimacy, supervision, and political involvement (Al-Khoei, 1992; Al-Tusi, 2008). The political thought of Al-Naʾini is particularly significant in this respect because it links the limitation of absolute political power and the establishment of representative and

supervisory institutions to the prevention of tyranny and the preservation of the Muslim community (Al-Na'ini, 1955). The principle of public interest likewise supports political participation by requiring the political system to remain responsive to collective needs and by providing a normative basis for consultation, accountability, and criticism of governmental decisions (Amid Zanjani, 2000; Rasekh & Bayat Komitaki, 2012). The principle of justice further requires that access to political influence and mechanisms of public supervision not be monopolized by limited groups, since unaccountable political power is more susceptible to discrimination, arbitrary decision-making, and abuse (Mohaghegh Damad, 2006; Mousavi Bojnourdi, 1996). Qurʾanic principles of consultation and mutual responsibility reinforce this interpretation. Consultation is not merely an ethical recommendation but can be understood as an institutional basis for incorporating collective reasoning into public decision-making, while the doctrines of enjoining good and forbidding wrong and sincere advice to Muslim leaders provide jurisprudential foundations for public oversight, criticism, and corrective intervention in political affairs (Al-Hurr al-Amili, 1989; Alavinejad, 2003; Arasta & Sheikh al-Molouk, 2016). Accordingly, political participation in Islamic jurisprudence has a dual normative character: it can function as a right enabling citizens to influence public affairs and, under certain circumstances, as a religious and social obligation arising from the need to protect justice, prevent oppression, preserve legitimate political order, and promote the public interest (Arasta & Ameri, 2013; Panjian, 2016).

The findings concerning the positive law of the Islamic Republic of Iran indicate that political participation is constitutionally structured through the interaction of Islamic legitimacy and popular involvement. The constitutional framework does not reduce participation to voting alone but recognizes several institutional channels through which citizens may influence public authority. The constitutional recognition of the people's right to determine their social destiny constitutes a central foundation of political participation, while the principle that public affairs are to be administered through public votes establishes elections as a principal instrument of governance (Hashemi, 2005; Shabani, 2010). Elections for the presidency, the Islamic Consultative Assembly, the Assembly of Experts, and Islamic councils represent different forms of direct and indirect public involvement in the formation of political institutions. Referenda also provide a mechanism for direct public decision-making in matters of particular national importance. Furthermore, political participation depends upon related civil and political freedoms. Freedom from investigation of beliefs, freedom of expression, freedom of the press, freedom of political associations and parties, and the right to peaceful assembly are all institutional prerequisites for meaningful participation because citizens cannot exercise informed political judgment without access to information, open debate, criticism of officials, and opportunities for collective organization (Ansari, 2015; Ansari Lari, 1996). Political parties and associations serve as intermediary institutions capable of organizing public demands, promoting political education, facilitating peaceful competition, and connecting social groups with formal decision-making bodies (Marefat, 1999). Local councils similarly provide a constitutionally recognized mechanism for decentralizing political and administrative decision-making and for enabling citizens to participate more directly in the governance of local communities (Arasta, 2021). At the same time, political participation in the Iranian legal system is subject to constitutional and religious qualifications. Certain public offices require specific religious, legal, or professional qualifications, and several political freedoms are expressly conditioned upon respect for Islamic principles, public rights, and the constitutional order. Consequently, the Iranian constitutional model recognizes political participation as an important right of citizens while simultaneously embedding that right within a normative framework shaped by Islamic legitimacy, public interest,

preservation of the constitutional system, and legally prescribed qualifications (Arasta, 2019; Hashemi, 2005).

The comparative analysis of the International Covenant on Civil and Political Rights reveals both substantial areas of convergence and significant conceptual differences. Article 25 of the Covenant establishes three core dimensions of political participation: participation in the conduct of public affairs either directly or through freely chosen representatives; the right to vote and to be elected in genuine periodic elections conducted through universal and equal suffrage and secret ballot; and equal access to public service. This framework treats political participation as a right and an opportunity belonging to citizens and imposes both negative and positive obligations on states. States must refrain from arbitrary interference with political rights, but they must also establish legal and institutional conditions in which citizens can effectively exercise those rights (Kirby, 1993; Mansouri Filestan, 2018). Political participation under the Covenant is closely related to the principle of self-determination because meaningful participation enables citizens to exercise continuing influence over the internal political organization and governance of their society. In this respect, there is substantial convergence between the Covenant, Islamic jurisprudential principles, and Iranian constitutional law regarding the rejection of unaccountable power, the importance of elections, public supervision, consultation, and the need for institutional channels through which citizens can influence political authority. Nevertheless, the normative foundations differ. The Covenant predominantly grounds political rights in equal citizenship, inherent human dignity, non-discrimination, and popular political agency, whereas Islamic jurisprudence and Iranian constitutional law interpret participation within a framework in which ultimate sovereignty belongs to God and popular participation functions within the substantive limits of Islamic law and public interest (Arasta, 2019; Mansouri Filestan, 2018). A further distinction concerns the relationship between right and duty. Article 25 primarily formulates participation as a political right whose exercise is voluntary, whereas Islamic jurisprudence can transform participation into a religious or collective duty when the preservation of justice, the political order, or the prevention of wrongdoing requires public involvement (Alavinejad, 2003; Panjian, 2016). Differences also arise concerning qualifications for public office. The Covenant emphasizes equality and the prohibition of unreasonable restrictions, while Islamic and Iranian legal frameworks recognize specific religious and jurisprudential qualifications for certain high-ranking political positions. The comparison therefore indicates that the deepest divergences concern philosophical legitimacy, the normative relationship between rights and duties, and the permissible bases of political qualification, rather than the general institutional value of elections, representation, public accountability, and civic supervision.

In conclusion, the comparative examination demonstrates that the right to political participation occupies a fundamental position in Islamic jurisprudence, the constitutional law of the Islamic Republic of Iran, and the International Covenant on Civil and Political Rights, although each system conceptualizes that right through a distinct normative structure. All three approaches recognize, in different forms, the importance of public involvement in political decision-making, the rejection of arbitrary and unaccountable power, the significance of electoral and representative institutions, and the necessity of mechanisms through which citizens can supervise public authority. The principal differences arise from the source of political legitimacy, the relationship between individual rights and collective duties, the qualifications governing access to certain public offices, and the normative standards used to justify limitations on political participation. Islamic jurisprudence interprets participation through a combination of divine sovereignty, justice, public interest, preservation of

social and political order, consultation, and collective responsibility. The Iranian constitutional system institutionalizes this approach through a dual structure in which Islamic legitimacy and popular participation coexist within the constitutional organization of government. The international human rights framework, by contrast, formulates political participation primarily as an equal and universal political right grounded in human dignity, citizenship, self-determination, and protection against unreasonable discrimination. These differences do not necessarily create an absolute contradiction between the three frameworks. At the institutional level, considerable potential exists for convergence around transparent elections, meaningful representation, effective local participation, public access to political information, freedom of lawful political organization, accountability of public officials, and legal safeguards against arbitrary restrictions. A more precise distinction between philosophical foundations and practical institutional guarantees can therefore facilitate a constructive dialogue between Islamic jurisprudence, Iranian constitutional law, and international human rights standards and can contribute to strengthening the legal protection, effectiveness, and accountability of political participation.

References

Al-Hilli, J. f. i. H. (1988). *Shara'i' al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram* (Vol. 1). Ismailian Publications.

Al-Hurr al-Amili, M. i. H. (1989). *Tafsil Wasa'il al-Shi'a ila Tahsil Masa'il al-Shari'a* (Vol. 16). Mu'assasat Al al-Bayt li-Ihya' al-Turath.

Al-Khoei, S. A. (1992). *Mustanad al-'Urwat al-Wuthqa: Kitab al-Ijtihad wa al-Taqlid* (Vol. 3). Lotfi Publications.

Al-Na'ini, M. M. H. (1955). *Tanbih al-Ummah wa Tanzih al-Millah*. Sherkat-e Sahami-ye Enteshar.

Al-Tusi, M. i. H. (2008). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyya* (Vol. 2). Al-Maktaba al-Murtazawiyya li-Ihya' al-Athar al-Ja'fariyya.

Alavinejad, S. H. (2003). Right and Duty from the Perspective of the Qur'an. *Journal of Quranic Research*, *9*, 118-135.

Amid Zanjani, A. (2000). *Political Jurisprudence: International Obligations and Diplomacy* (Vol. 2). Amirkabir Publishing Institute.

Ansari, B. (2015). *The Right to Privacy*. SAMT.

Ansari Lari, M. M. (1996). *Supervision of the Press in Iranian Law*. Soroush.

Arasta, M. J. (2019). *Analysis of the Foundations of the Islamic Republic of Iran System*. Majd Publications.

Arasta, M. J. (2021). *A Look at Public Law in Islam*. Maks Andisheh.

Arasta, M. J., & Ameri, Z. (2013). Political Supervision of Power in Alawi Thought. *Political Science Quarterly*, *16*(63), 63-80.

Arasta, M. J., & Sheikh al-Molouk, H. (2016). Rational Grounds for the Necessity of Consultation in Islamic Government with an Approach to Imam Khomeini's Conduct. *Matin Research Journal*, *18*(73), 65-88.

Haeri, S. K. (2002). *Al-Qada fi al-Fiqh al-Islami*. Majma' al-Fikr al-Islami.

Hashemi, S. M. (2005). *Constitutional Law of the Islamic Republic of Iran* (Vol. 1-2). Mizan.

Kirby, M. (1993). The Australian Use of International Human Rights Norms: A View from the Antipodes. *University of New South Wales Law Journal*, *16*(1), 15-35.

Madani, S. J. (2001). *Constitutional Law in the Islamic Republic of Iran* (Vol. 2). Paydar.

Mansouri Filestan, M. (2018). *A Comparative Study of the Right to Human Dignity and Equality from the Perspective of the Charter on Citizens' Rights and the International Covenant on Civil and Political Rights* [Master's thesis in Law, Islamic Azad University, Damavand Branch].

Marefat, M. H. (1999). *Velayat-e Faqih*. Al-Tamhid Cultural Publishing Institute.

Mohaghegh Damad, S. M. (2006). *Rules of Jurisprudence: Civil and Public Law Section*. Islamic Sciences Publishing Center.

Mousavi Bojnourdi, S. M. (1996). *Qawa'id Fiqhiyyah*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works - Orouj.

Panjian, A. (2016). *Political Rights and Civic Duties in Shi'a Political Jurisprudence* [Master's thesis, Baqir al-Ulum University].

Rasekh, M., & Bayat Komitaki, M. (2012). Right and Expediency on the Scale of Justice. *Journal of Legal Research*(8), 385-426.

Robertson, R. (1994). Measuring State Compliance with the Obligation to Devote the Maximum Available Resources to Releasing Economic, Social and Cultural Rights. *Human Rights Quarterly*, *16*(4), 693-714.

Shabani, G. (2010). *Constitutional Law and the Structure of Government in the Islamic Republic of Iran*. Ettela'at.